

طلاب پس از تبعید خمینی

نمونه ای از برخورد خمینی با صاحبان قلم در 15 اردیبهشت 1323 «همه دیدید کتابهای یک نفر تیریزی بی سروپا [ظاهر، منظور احمد کسروی است] را که تمام آیین شماها را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب - روحی له الفداء - آنهمه جسارتها کرد و هیچ کلمه از شما ها صادر نشد. امروز چه عذری در محکمه خدا دارید؟... شما ها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره سران بی دین از جای برخاستند و در هر گوشه زمزمه بی دینی را آغاز کردند»¹.

پس از تبعید خمینی به ترکیه، برخلاف آنچه منتظری می گفت، حوزه علمیه قم، و هواداران خمینی نه تنها بی «روح» نشدند، هرچند بی روح الله شده بودند، بلکه نگاه نسل جدید در حوزه علمیه قم و دیگر شهرها، و در میان باورمندان به اسلام، از جمله نهضت آزادی و مجاهدین خلق که در حال تکوین باورهای خود بودند، «روح» تازه پیدا کرده بود. در این برهه از تاریخ نیابست خمینی و طلاب آن زمان را بر مبنای شناخت امروز از آنها و راندمان بیش از سه دهه حکومترانی آنها ارزیابی کرد. تحول فرهنگی برخی از طلاب در آن دوران، تحولی شگرف و شایان تأمل بود، و رشد سیاسی آنها را می بایست از این زاویه بررسی کرد.

آنها که از راهکار و باورهای خمینی پیروی می کردند و او را «مرجع» باور و حرکت خود می دانستند، با توسل به آنچه خمینی در کلاس های درس، در سخنرانی ها، و یا در جلسات درونی و خصوصی می گفت، رفته رفته «نهضت خمینی» را شکل می دادند. طلاب جوان و تشنه تغییر، باورمندان به تأویل جدیدی از قرآن، و مکتب های مسلمانی که خواهان نوگرایی در اسلام بودند، در گروه ها و دسته های کوچک و خود جوش، و تعدادی هم زیر نظر و یا با تأیید مستقیم خود خمینی، ساماندهی می شدند.

سکوت سنگین و پاسیویزمی که در حوزه های علمیه سایه انداخته شده بود، در جوش و خروش این جوانان مسلمان که در داخل حوزه ها «طلبه» گی می کردند، در حال شکستن بود. آیت الله هابی که تا چندی پیش طلاب را به سکوت، دخالت نداشتن در سیاست، و آموزش سنتی از قرآن تشویق می کردند، مورد پرسش و مؤاخذه شاگردان خود قرار می گرفتند، و در مواقعی مجبور می شدند که بر خلاف باورهایی که تدریس می کردند، موضع گرفته و بر برخی از عکس العمل های طلاب شورشگر صحنه بگذارند.

طلاب جوان با توسل به سخنان خمینی، که برای دوران خود جدید بود، و یا در کلاسهای درس مخاطب مستقیم خمینی بودند، با نگاه جدیدی به اسلام آشنا می شدند. اسلام در سخنان خمینی از پوسته حوزوی خارج شده و به عنوان راهکاری سیاسی ارائه می شد. «شما هم اگر امروز در خانه بنشینید و در امور مملکتی دخالتی نکنید کسی به شما کاری ندارد. آن روز به شما کاری دارند که بخواهید در مقدرات کشور دخالت کنید»².

طلاب از خمینی می آموختند که استعمار می خواهد روحانیون و حوزه را مانند مسیحیت به پاسیویزم در صحنه سیاست بکشاند. خمینی سالها بعد در جلسه ای با اشاره به دخالت مستقیم اسلام در سیاست، به خامنه ای و دیگر ائمه جمعه، می گوید سیاست یعنی بتواند «جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد، و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان است، صلاح ملت است، صلاح افراد هست»³.

او تأکید می کند این البته فقط مختص به انبیا و نمایندگان آنهاست. برای تفهیم بیشتر، خمینی از آیت الله کاشانی که در دورانی «محبوس» شده بود داستانی نقل می کند. گویی کاشانی در پاسخ به این که «چرا در سیاست دخالت می کنید؟ سیاست در شأن شما نیست» می گوید «تو خیلی خری، اگر من دخالت در

سیاست نکنم کی دخالت کند؟» خمینی ادامه می دهد، وقتی که فرار شد خودم هم را ببرند به قیصریه به من گفتند که سیاست پدرسوختگی است، گفتم «این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد»⁴ این سخنان آشکارا با این تحلیل که «در ماه های اولیه ی پیروزی انقلاب اسلامی شاهد بودیم، امام صلاح نمی

دیدند که روحانیون وارد کارهای اجرایی شوند. امام ترجیح می دادند که روحانیون همچنان شأن نظارتی و روحانی خود را حفظ کنند، اما زمانی که احساس شد مردم در بعد دنیوی دچار مشکلات شده اند، روحانیت وارد عرصه ی اجرایی شد»⁵، همخوانی ندارد، و تا حدودی سردرگمی باورمندان به اسلام سیاسی را برجسته می کند. برخی از روشنفکران و حامیان خمینی، اسلام سیاسی را آنگونه که خمینی می دید نمی دیدند، بلکه بر مبنای گمانه و تحلیلهای خود، و یا بخاطر جوی که بر آنها حاکم شده بود از خمینی دنباله روی می کردند. در فصل های بعدی به این نکته اشاره می شود که خمینی اولین فرد نبود که به اسلام نگاهی سیاسی داشت.

پیش از او بسیار رهبران و متفکرینی بودند که اسلام و رهنمودهای قرآن را سرمشی رفتار و کردار سیاسی خود قرار می دادند.

واقعیت این است که روحانیون سنتی در دهه 40 شمسی، نمی توانستند خود را با خواسته‌های روز مطابقت داده و بر نوگرایی دینی، که اسلام سیاسی، بازتابی از آن بود، صحنه بگذارند. به مرور زمان، زیر ساختار مبارزه سیاسی-اسلامی که منتج از همکاری روشنفکران دینی، تجار و بازاریان، و البته طلاب شورشی در حوزه ها، و دانشگاه ها بود، دارای شکل و محتوای مشخص و ویژه خود می شد.

همگونی مبارزه در دانشگاه و حوزه، باعث می شد که سطح آگاهی طلاب و سرعت رشد آشنایی آنها با تفکرات و ایدئولوژی های مختلف تا به آن حد برسد که در سری نشریات درون حوزوی مباحث قیاسی پیرامون مبارزه بر مبنای علم، و مبارزه بر مبنای رهنمودهای اسلام، در دستور کار قرار بگیرد.

پس از اینکه خمینی اول به ترکیه و سپس به نجف تبعید شد، دوران تازه ای برای طلاب و مبارزین مسلمان سنتی آغاز شد. انجام فعالیت های فرهنگی، فکری و مبارزاتی و ارتقا روزافزون توانمندی ها از جمله کارهایی بود که حامیان خمینی را به خود مشغول می داشت. کارکرد طلاب هوادار بر چهار محور استوار بود. تنظیم و تشکیل جلسات مخفی و علنی در مساجد، تکثیر رساله خمینی، ترویج افکار او با تکثیر سخنرانی ها و استفتائات او، و مهمتر از همه ترویج و تبیین مرجعیت او برای مردم که هنوز خمینی را بعنوان مرجع نپذیرفته و از روحانیونی چون، حکیم، شریعتمداری، خویی، میلانی و یا حتی بروجردی پیروی می کردند.

فعالیت طلاب که پس از 15 خرداد با شکل و محتوای تازه ای آغاز شده بود، مستمرا دامنه وسیع تری پیدا می کرد. رفسنجانی در خاطرات خود به این نکته چنین اشاره می کند «در چند ماهی که امام پس از حادثه 15 خرداد در قیطره بودند، تشکیلاتی ایجاد شد که مرکزیت آن از یازده نفر تشکیل می شد. آقایان خامنه ای،

منتظری، ربانی شیرازی، قدوسی، مصباح یزدی، امینی، محمد خامنه ای، آذری مشکینی، حائری و من [رفسنجانی]»⁶. اما تمام طلاب آمادگی و ویژگیهای افراد بالا را نداشتند، و می بایست با تاکتیکهای مختلف جذب شوند. چنانکه بعدها و در سالهای 55-56 که جو اختناق بالا بود و ساواک سرکوب مخالفان رژیم شاه را

شدت بخشیده بود، مرتضی مطهری، یکی از متفکرین و فعالین ملی-مذهبی آن دوران، برای پیشگیری از پراکنده شدن طلابی که پتانسیل جذب داشتند، اما از عواقب روبرو شدن با ساواک هراس داشتند به ناطق نوری پیشنهاد می کند تا با تشکیل محفل و میهمانی، جو سنگین حاکم را بشکند «بنشینند یک چایی بخورند،

یک قلیانی بکشند، یک پرتغالی بخورند. نفس این جمع شدن و نشستن خوب است. چون وقتی که دور هم جمع شدند از هم می پرسند چه خبر و بعد هرکس در جلسه خبر بیشتری بدهد، معمولا او جلسه را به دست می گیرد...»⁷ هرچند این راهکار کارساز بود، اما اسلام سیاسی می رفت تا بعنوان یک راهبرد جایگاه خود را

فراتر از محفل و میهمانی بیابد. علی شریعتی اسلام سیاسی را شالوده دموکراسی در آینده ایران و منطقه ارزیابی می کند. «هدف دولت در فلسفهء "سیاست"، تغییر بنیادها و نهاد ها و روابط اجتماعی و حتی آراء و عقاید و فرهنگ و اخلاق و بینش و سنت ها و سلیقه ها و خواست ها و بطور کلی "ارزش" های جامعه است بر

اساس یک "مکتب انقلابی"، یک "ایدئولوژی اطلاعی" و به سوی تحقق ایده آل ها و خواست ها و ارزش ها و اشکال متکامل و رهبری مردم در جهتی متعالی و بالاخره کمال، نه سعادت؛ خوبی نه خوشی؛ اصلاح، نه خدمت؛ ترقی، نه رفاه؛ خیر، نه قدرت؛ حقیقت، نه واقعیت؛ بالا "رفتن"، نه خوش «ماندن» و... در یک کلمه "مردم سازی"، نه "مردمداری".»⁸ تأثیری که این جملات و یا سخنان مشابه بر فرهنگ مبارزاتی آنروز، و

دستاوردهای امروز داشت شگفت انگیز است. تعاریف علی شریعتی از رهبر، امام، امت، و تشابه خلق و خدا - "تخلوقوا باخلاق الله"⁹ شالوده باورمندی به ولی فقیه، و یا رهبر عقیدتی را انسجام می داد، و در یک مبارزه فرهنگی مستمر و برنامه ریزی شده، زاویه دید مخاطبین خود را به سمتی دیگر منعطف می کرد. در بخشهای

بعدی بیشتر به این نگاه خواهیم پرداخت.

در میان تجار، شاید بتوان گفت که اولین گام که شالوده فعالیت‌های بعدی را پایه ریزی کرد، توسط حاج علی حقانی برداشته شد. مهدی حائری، که می دانست پروژه بهشتی و ربانی شیرازی در مدرسه آیت الله گلپایگانی در خیابان تهران (40-1341) چندان موفق نبوده، و آنها به دنبال محل دیگری هستند، از علی حقانی می خواهد تا مدرسه ای که تازگیها ساخته بود را در اختیار بهشتی و ربانی بگذارد. مدرسه حقانی عملا در 41-

1342 آغاز به کار کرد. بعدها مصباح یزدی و جنتی در مدیریت مدرسه به قدوسی کمک می کردند. مدیریت قدوسی باعث شده بود تا طلاب بیشتر روی مباحث آکادمیک متمرکز شوند تا مبارزات سیاسی

مستقیم. منتظری با نقد این نحوه از مدیریت می گوید بسیاری قدوسی را مخالف خمینی ارزیابی می کردند. گفته می شود که سختگیرهای قدوسی نتوانست طلاب جوان را که شیفته مبارزات مسلحانه فدائیان اسلام، و مجاهدین خلق و یا فدایی خلق که در پرده ای از ابهام بود، شده بودند، از اقدام به تشکیل هسته های مبارزه در مدرسه باز دارد.

علی جنتی، محمدی عراقی، محمد حسین طارمی، مصطفی پاینده، و علی عرفا (که بعدا به مجاهدین می پیوندند)، استراتژی مسلحانه را روش مبارزاتی صحیح ارزیابی می کنند. برخی از طلبه های مدرسه مانند سنا

برق زاهدی و عرفا بعدها در زندان با مجاهدین آشنا و سمپات می شوند. در گزارشی از ساواک آمده که شاگردان مدرسه حقانی در هواداری از خمینی نمونه هستند.¹⁰ آندسته از طلبه های شورشی مدرسه حقانی که به مجاهدین سمپاتی نشان نمی دادند، و نمی خواستند از دیگر آیت الله ها هم پیروی کامل بکنند، آبخور فکری خود را در اندیشه علی شریعتی می یافتند. این حمایت، که در آغاز هزینه ای نداشت، به مرور زمان باعث درگیری های متعددی در مدرسه حقانی شد. در یک سو طلابی که از اندیشه شریعتی دفاع می کردند، بخصوص پس از مرگ او، و در سوی دیگر، به سرکردگی مصباح یزدی (بانی و مؤسس «در راه حق») قرار داشتند. بالاخره این درگیری های لفظی با گذشت زمان به کتک کاری و پاره کردن مقالات شریعتی توسط شاگردان مصباح یزدی و عدم حضور طلاب در کلاسهای درس مصباح منجر می شود. نزاع ادامه پیدا می کند تا بالاخره عده ای اخراج می شوند و مصباح یزدی در رأس تعدادی از شاگردانش (1355) مدرسه حقانی را ترک کرده و دروس خود را در مؤسسه «در راه حق» ادامه می دهد. شهاب و ردانی پور از جمله افرادی بودند که با مصباح یزدی مدرسه را ترک کردند، و سالها بعد در جنگ 8 ساله ایران-عراق کشته شدند.¹¹

با نگاهی اجمالی به برخی از اسناد و گزارشات ساواک، تأثیرات محافل، گردهمایی ها در مساجد، وصل طلاب شورشی حوزه به روشنفکران اسلامی، و برخورداری از حمایت مالی تجار و بازاریان روشنتر می شود. فعالیت طلاب جوان که تا پیش از تبعید خمینی، با هدف آگاهی رسانی و برخورد آشکار و مستقیم با مردم، برنامه ریزی می شد، پس از تبعید خمینی ماهیتی تازه اما متفاوت پیدا کرد. مسجد کانون فعالیت مخفی شده بود، که به تکاپوی هرچه بیشتر ساواک انجامید. پیش از تبعید و در اوائل سال 1343، خمینی علنا به ایجاد تشکلی سراسری اشاره می کند. وی در نامه ای به یکی از روحانیون لار می نویسد «لابد مطلع شده اید که بنا داریم در شب های یکشنبه مجلسی از علمای اعلام در جمیع بلاد برقرار باشد. ما در قم تأسیس کردیم و در بعضی بلاد نیز تأسیس شده است. جنابعالی هم با موافقت سایر آقایان علمای اعلام این مجلس را تأسیس فرمایید».¹² خمینی در یک تحلیل مشخص از شرایط روز، و در تفکیک تضادها، در عین حال به طلاب جهت پرداختن زودرس علیه اقلیتهای مذهبی، در آن مقطع، یادآور می شود «شما هرچه می توانید جوانان را به مسجد دعوت کنید. جریان دین اسلام را به آنها تلقین نمایید. کم کم حساب بھایبها را هم در این مملکت خواهیم رسید»¹³ گزارشات ساواک حاکی از منسجم و سازمانیافته شدن تحرکات در مساجد دارد. سرپاسیان یکم برومند از کلانتری 20 اصفهان، از پخش 2 نوع اعلامیه، یکی به امضای 17 نفر که به نظر می رسید وابسته جبهه ملی و احزاب غیر قانونی دیگر باشند، و از تجمع در مسجد سید اصفهان، گزارش می دهد. بنا به این گزارش ساعت 17 روز عاشورا «جمعیت متناهی» در مسجد جمع می شوند که با حضور نیروی انتظامی و سرباز، جمعیت با آرامی متفرق می شوند.¹⁴ چند روز بعد، صدارت، رئیس ساواک جنوب شرق تهران به امام جمعه شیخ جواد فومنی و وعظ «ناراحتی» مانند محمود صالحی و جعفر شجونی که در شب های شنبه هر هفته در مسجد نو، که «سوابق مضره علیه دولت دارد» جمع می شوند، تذکر می دهد.¹⁵

بدیعی رئیس ساواک قم از سفر مخفیانه محمود نجفی به عراق و ملاقاتش با خمینی در نجف گزارش می کند، و ادعان می کند که «ظاهرا فعالیت برای خمینی رونقی گرفته که هسته اصلی آن، محل دعای توسل در بند 1 (مسجد بالاسر قم) می باشد... این وضع ممکن است با تغییر محل خمینی از ترکیه به نجف دامنه دارتر شده و طلاب تصور کنند که می توانند فعالیت بیشتری داشته باشند»¹⁶ در رابطه با دعای توسل، بنا به گزارش سرپاسیان فلاح، طلبه ای نوحه خوانی می کرده و جمعیت در پاسخ می گفتند «کو مرجع ما».¹⁷ به مرور زمان، تجمع در مساجد و ایرادات انتقاد آمیز و خلاف مصالح مملکت در جلسات روزانه، و یا هفتگی، علنی و یا مخفیانه، برای ساواک درد سرافرین می شود تا بجایی که سیستم امنیتی ادعان می کند «چون در اغلب منازل و مساجد و تکایای نقاط دور دست شهر مراسم عزاداری منعقد است و به واسطه کمی مأمور، قادر به کنترل نیستیم، مقرر فرمانبد مأمورین لشگری زودتر در اختیار بگذارند»¹⁸.

پس از تبعید خمینی، طلاب و فعالین طرفدار خمینی بطور خودجوش دست به پروژه های عکس العملی می زدند، اما با تحلیل از کمبود و نارسایی ها، شکل فعالیت را تغییر داده تا از درجه ضربه پذیری بکاهند. برخی از پیش نمازها تصمیم می گیرند که بعنوان اعتراض در مسجد حاضر نشوند، که پس از چند روز به اثرات منفی آن واقف شده و به مسجد باز می گردند. بنا به گزارش سروان احمدخانی رئیس شهربانی نجف آباد، پیش نمازهای چهار مسجد، آقایان علی منتظری، محمدعلی احمدیان، باقر تدین، حسن حجتی بودند، که پس از غیبت چند روزه به مسجد باز می گردند.¹⁹

هرچند، ماه ها از تبعید خمینی گذشته است، اما تحرکات در قم، حاکی از آن است که نه تنها تبعید نتوانسته از سیاسی شدن اسلام و پیروانش جلوگیری کند، بلکه گردهمایی ها در قم و دیگر شهرها بمناسبت سالگردکشتار مدرسه فیضیه و 15 خرداد، و انتخاب شعارهایی که سمت و سوی حمایت آشکار از خمینی دارد، مؤکد گسترش و رشد کمی و کیفی طلاب اسلام سیاسی است. گزارش ساواک قم، در مورد نقش اجتماعات که بمناسبت سالروز واقعه مسجد فیضیه، در مسجد اعظم قم گرد آمده بودند، به دو نکته شایان تأمل اشاره

می کند. اول، خواست طلاب «برای آزادی آقای خمینی»؛ و دوم، روحانیون سنتی، بنا به گزارش عزیرالله کریمی که از او بعنوان شاهد عینی یاد شده، مورد غضب طلاب قرار گرفته بودند. مخصوصا پس از اینکه پاسبانه‌ها به طلاب حمله و عده ای را دستگیر می کنند، از قول کریمی گزارش می شود «وضع طلاب در قم خیلی خراب است و آیت الله شریعتمداری پدر سوخته چون از دولت حمایت می کند و علیه آقای خمینی کار می کند، مورد نفرت طلاب و مردم قم است..... و اصلا دخالت در باره طلاب نکرد و به مأمورین نگفت: چرا این بیچاره‌ها را کتک می زنند؟»²⁰

طلاب خط گیرنده از حوزه علمیه قم و نجف اما تنها شورشیان مسلمان آن دوران نبودند. فراتر از آنچه توسط رهبران سنتی در حوزه‌ها و مساجد موعظه می شد، نگرش به اسلام در میان دانشجویان هم جایگاهی یافته، و رو به رشد می بود. شاید دانشجویان مسلمان در عنفوان کار، زاویه دید و نگاهشان به اسلام چندان متفاوت با طلاب نبود، اما به مرور زمان تفاوت‌ها بارزتر می شد. از گفته‌ها چنین نتیجه گیری می شود که نوحه خوانی، عزاداری، گریه کردن و سینه زدن منحصر به مسلمانان سنتی نبوده، و در میان نگرش رادیکال به اسلام هم مرسوم و پراتیک می شده است. موسی خیابانی در اولین عاشورای پس از بهمن 1357، فلسفه گریه و عزاداری را چنین تشریح می کند «این گریه کردن برای تذکار است؛ برای اینست که ما جوهر و حقیقت قیام را بیاد آوریم؛ برای اینست که فلسفه او [حسین] را زنده نگه داریم؛ برای اینست که هر روز از آن درس بگیریم و به عنوان راهنمای عمل آنرا بکار بندیم.»²¹ و یا در رابطه با دیگر مناسک سنتی، نقل قولها پیرامون محمد حنیف نژاد، یکی از بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق، رفتار و گفتار این باورمندان را بیشتر برجسته می کند. میثمی می گوید که محمد حنیف نژاد علاقه به خواندن اشعار و نوحه‌های انقلابی و اسلامی داشت و او را در سازمان "محمد نوحه" صدا می کردند²²؛ و یا «در دوران دانش آموزی سینه می زد و در سازمان هم که بود، دو روز تاسوعا و عاشورا معمولا به تبریز می رفت و در دسته‌ها شرکت می کرد»²³. از منصور بازرگان بصورت گفتاری، نقل می شود که «محمد آقا این نوحه را که حاج عراقی هم دوست داشته در سلول می خوانده است: "گفت عزیزفاطمه / نیست ز مرگ واهمه / تا که به تن توان بود / زیر ستم نمی روم / ننگ و حیات ذلت است / عزت و مرگ لذت است / من ز یزید بی حیا / ظلم و ستم نمی کشم."» از سوی دیگر، حسین روحانی، حنیف نژاد را از زاویه دیگری معرفی می کند «از نظر سیاسی دیدی روشن و تیز داشت و قادر بود در مقایسه با دیگران مسائل سیاسی روز را تجزیه و تحلیل نماید. اکثر روحانیون معروف آن روز، که در ارتباط نزدیک با دانشگاه بودند و قبلا از آنها یاد کردیم، او را به عنوان یک عنصر مسلمان آگاه و روشنفکر می شناختند و او را می ستودند»²⁴. در فصلی جداگانه، نگاه و شناخت مجاهدین از سیاست در اسلام، و نقش آفرینی این سازمان، مفصلا ارزیابی می شود. اما پیش از پرداختن به انجمن‌های اسلامی در دانشگاه‌ها، و دیگر نهادها و احزاب با گرایش‌های اسلامی، لازم است به پیش زمینه‌ها و رویدادهای سیاسی داخلی و خارجی آن دوران نگاهی گذرا داشته، و مختصرا بستر و علل سیاسی رشد جنبش اسلامی در ایران، و تأثیر خمینی بر افکار فعالین سیاسی، مخصوصا در عصر آگاهی، مورد ارزیابی قرار بگیرد.

در ارتباط با فعالیت طلاب و حوزه‌ها، به خلاصه می توان نتیجه گرفت که در سالهای 56-1357، شکل و ماهیت فعالیت باورمندان به دخالت اسلام در سیاست، در مقایسه با شکل و ماهیت فعالیت طلاب شورشی در آغازین سالهای پس از تبعید خمینی، آشکارا متفاوت بوده و به مرور زمان و سیستماتیک به دوران بلوغ خود نزدیک می شده است. هرچه به قیام 57 نزدیکتر می شویم، کُنشگران وابسته به حوزه‌ها، مبارزه سیاسی را کمتر با عینک ساده لوحانه چند طلبه جوان به پیش برده، و جنس مطالباتشان کمتر صنفی و بیشتر سیاسی می شود. در عین حال، یک نکته حائز اهمیت و توجه است؛ خواست‌های سیاسی - ایدئولوژیک آنها در سالهای 56-1357 بر گرد همان محورهای تنظیم می شدند، که مشروعه خواهان دوران مشروطیت، بیش از نیم قرن پیشتر، مطرح می کردند. «قانون اساسی برای یکماده در مجلس معطل است و آن مسئله قضاوت است که روحانیون مجلس میل دارند بصورتی نوشته شود که بمسند ریاست شرعی آنها خللی نرساند مشروطه خواهان میل دارند بصورتی نوشته شود که تمام محاکمات راجع به دیوان عدلت باشد و در مسائل شرعی از طرف دیوان عدلت به محاضر شرعی رجوع شود از این جهت دو سه روز در مجلس مذاکره طول می کشد...»²⁵ سالهای 40 شمسی زمینه را برای گسترش اسلام سیاسی آماده می کند، و سیاستهای شاه، و دخالت‌های شیخ سرنوشت ایران امروز را رقم می زند.

محمدرضا پهلوی، در اوج مداخله گری خمینی، مردم و جهان را به خطر گسترش و رشد «ارتجاع سیاه» هشدار می داد؛ و در مقابل، خمینی مردم را از نفوذ اسرائیل و بهایی‌ها می هراساند و خطاب به دولتمردان رژیم پهلوی می گفت «بگذارید ما آنها را از بین ببریم. من یک روز از بین می برم. من نمی خواهم تشنج بشود. شما میل دارید آرامش باشد، خودتان از بین بپرید. اگر نبرید یک روزی می بینید که یکجوری، یک ورق دیگر پیش می آید؛ یکوقت یک طور دیگر می شود. آنوقت نه من می توانم جلوی شما را بگیرم نه شما می توانید جلوی من را بگیرید. این اوضاعی است که ما مواجه با آن هستیم؛ و می بینید و می بینیم؛ و نمی دانم که چه کنیم، نمی دانم که راه اصلاح چه است.»²⁶

دو ماه بعد از این تهدید، بمناسبت تصویب لایحه «کاپیتولاسیون»، خمینی آنچه امروز بر زنان ایران می گذرد را اینچنین ترسیم می کند «اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد که زنها را در مدرسه مردها ببرند، و مردها را در مدرسه زنها ببرند و فساد راه بیندازند.»²⁷

تاریخ گواهی می دهد که روشنفکران و آزادیخواهان مسلمان، بدون توجه به اینچنین علائم و شواهدی که دائماً خودنمایی می کرد، در روز موعود مهر سکوت بر لب زدند. بجز عده قلیلی که از همان روزهای اول هشدار می دادند ولی به سکوت دعوت می شدند، اکثر فعالین سیاسی (مسلمان و غیر مسلمان) در پی ریزی شالوده جمهوری اسلامی نقش آفرینی کردند، و دیری نپایید که به ساده لوحی خود اذعان داشته، و گفته مهدی بازرگان را تکرار می کردند که "باران می خواستیم سیل آمد." ابراهیم اصغرزاده از دانشجویان مسلمان پیروخط امام در گفت و گو با سایت جماران، پیرامون ساده اندیشی فعالین، روشنفکران و رهبران مسلمان آن دوران، از جمله مهدی بازرگان می گوید "روزهای اول انقلاب ما ها با آقای مهندس بازرگان رفت و آمد داشتیم. آقای مهندس بازرگان را شخصیت راستگو، راست کردار می دانستیم که نظیر خیلی از سیاستمداران نان به نرخ روز خور نیست و منحصر به فرد است اما سر موضوعاتی با امام لج میکرد. اعتبار ملی ایشان برخاسته از امام و انقلاب بود. بارها در جلسات می گفت که من فولکس واگن و امام بولدزر است! یا می گفت ما باران می خواستیم سیل آمد! بخشی از دلسردیها تقصیر ساده اندیشی ایشان بود."²⁸

علی ناظر©
هشتم اسفند 1391